تحلیلی جامعه شناختی از تکوین وتداوم حکومت اسلامی در ایران وجهان اسلام

تحلیلی جامعه شناختی از تکوین وتداوم حکومت اسلامی در ایران وجهان اسلام

احمد رجب زاده

بسم ا الرحمن الرحیم

1 ـ طرح مسئله

در بررسی هایی که در مورد حکومت اسلامی (ولایت فقیه) انجام می شود، معمولاً ولایت فقیه از زاویه مباحث فقهی، کلامی و حقوقی مورد بررسی قرار می گیرد و کمتر به وجوه جامعه شناختی آن توجه می شود. در حالی که تحقق و تثبیت حکومتی مبتنی بر ولایت فقیه در ایران، می طلبد تا این نوع حکومت و نظام حکومتی از این زاویه هم مورد بررسی قرار گیرد.

این نوشته در پی آنست تا تحقق ولایت فقیه در ایران را به مثابه تغییری اجتماعی مورد بحث قرار دهد و زمینه های عینی تحقق ولایت فقیه را بررسی کند و به این سؤالات پاسخ دهد که:

1 ـ کدام شرایط اجتماعی (ساختاری) این امکان را فراهم آورد تا در قرن بیستم میلادی و در اوج گسترش

سکولاریسم در جهان و در جریان نوسازی ایران، که خود به معنای گسترش حوزه عرفی است، حکومت اسلامی در شکل ولایت فقیه تحقق یابد؟

2ـ آیا تحقق حکومت اسلامی مرحلهـای انتقالی و گذرادر جریان نوسازی است (چنانکه بعضی ادعا کردهـاند)، یا اینکه شکلی پایدار از یک نظام حکومتی جدید و یک «نوع حکومت» است که بر شرایط عینی ایجاد شده جوامع اسلامی و در نتیجه تغییرات ناشی از اجرای برنامه های توسعه استوار است؟

3ـ تحقق حکومت اسلامی در ایران یک استثناء است یا قاعدهـای است که در روند تغییرات انجام شده در یک قرن گذشته، در جوامع اسلامی دیگر هم ممکن است تحقق یابد؟

در پاسخ به سؤالات مذکور، ضمن بررسی اجمالی فرآیند تغییرات توسعهـای در ایران از یکسو و تداوم حیات دینی و جامعه دینی از سوی دیگر و نظریه حکومتی شیعه، به زمینهـهای عینی تحقق این حکومت اشاره می شود. بر این اساس، میزان ثبات شرایطی که حکومت اسلامی بر آن اساس شکل گرفته مورد بررسی قرار می گیرد. در گام سوم وجود شرایط مشابه در کشورهای اسلامی، موضوع بررسی ما خواهد بود.

2 ـ شرایط عینی تحقق حکومت اسلامی در ایران

2 ـ 1 ـ ماهیت توسعه جوامع اسلامی و ایران

وقوع تحولات اساسی در جوامع که با ابتکار و آزادی انسانها همراه است و در آن افراد در جهت شکل دهی به ساختار جدیدی تلاش می کنند، معمولاً در رخنهـها و گسست ـهایی که در ساخت اجتماعی جوامع وجود دارد، و در فاصله تغییراتی که انسجام ساخت اجتماعی را دچار اختلال می کند، انجام می شود (گورویچ، 1358).

تشکیل حکومت اسلامی در ایران به عنوان یک ساخت جدید سیاسی هم فارغ از این امر نبوده و در جریان تحولاتی سربر آورده است که با عنوان توسعه در جهان امروز

شناخته می شود.

علیرغم تفاوت دیدگاهها در مورد مجموعه تحولاتی که چهره جهان را طی چند قرن گذشته تغییر داده، آنچه درباره آن شکی وجود ندارد، تغییراتی است که به وقوع پیوسته و طی آن نظم بین المللی جدیدی جایگزین نظم گذشته شده است. ساختار جوامع تغییر یافته اند و صورتهای جدیدی از حیات اجتماعی سر برآورده است به طوری که چهره امروز جهان چهره¬ای کاملاً متفاوت از چهار قرن قبل است.

والرشتین (Wallerstain) به عنوان یکی از صاحب نظران عمده نظام جهانی، در نگاهی کلی تغییر چهار قرن گذشته را تغییر از مجموعه ای از اقتصادهای جهانی به نظامی جهانی (system-World) می ¬داند، نظامی که اولین زمینه¬های شکل گیری آن هب تحولاتی مربوط می شود که در قرن شانزدهم در اروپا به وقوع پیوست و ضمن آن مجموعه¬ای از واحدهای فئودالی در نظمی فراتر از واحدهای فئودالی بهم پیوند یافتند و شروع به گسترش نمودند و بتدریج، طی چند قرن مجموعه جوامع موجود را در خود ادغام نمود. به طوری که امروزه جامعه¬ای وجود ندارد که بخشی از این جهان نباشد (21.p,1989,Shanon).

وی معتقد است، قبل از این تغییرات، اقتصادهای جهانی متعددی در نقاط مختلف جهان وجود داشته که به شکل «امپراطوری» اداره می ¬شده است (D16,1974,Wallerstain). نمونه این امپراطوریها ایران و عثمانی در سرزمینهای اسلامی بوده که به تدریج در جریان برخورد با نظام جهانی، از طریق روابط سیاسی و تجاری بتدریج در این نظام «ادغام» می -شوند

آغاز جوامع این در تحولاتی مجموعه برخورد این جریان در (Wallerstain,1974,p.68. Foran,1993,p.39) می شود که تغییرات ساختاری رادر پی دارد.

بر خلاف جوامع اروپایی، که تحولات چند قرنه آنها نتیجه تحولات «درونزا»ی

آنها بود، تحولات سایر جوامع تغییراتی بود که بیشتر منشا «بیرونی» داشت. به این معنی که در واکنش به شرایط خارجی جامعه به وقوع پیوست. صرفنظر از کشورهایی که توانایی نظامی مقابله با قدرت کشورهای غربی رانداشتند و به صورت مستعمره در نظام جهانی ادغام شدند، جوامع قدرتمندی چون عثمانی و ایران، هرچند استقلال سیاسی خود را حفظ کردند، اما در جریان فشارهای نظامی، سیاسی و روابط تجاری

به تدریج در نظام جهانی به صورت یک کشور «پیرامونی» ادغام شدند. در جریان این برخوردها بتدریج ساخت سیاسی و اقتصادی این جوامع تغییر یافت و همراه با آن فرهنگ آنها هم متحول گشت (pp,12.411 - 1993 Foran-12).

2 ـ 2 ـ پایگاه اجتماعی روحانیت در ایران و تحول آن در جریان توسعه

دو جامعه ایران و عثمانی، جوامعی بودند با ساختهای امپراطوری و قدرت نظامی بالا که مشروعیت حکومت در آنها بنیانی دینی داشت. از اینرو در هر دو جامعه «روحانیت» در سلسله مراتب اجتماعی پایگاه والایی داشته و به عنوان نیروی مشروعیت بخش حکومت، یکی از دو پایه اصلی حکومت (زور و مشروعیت) را تشکیل می داد. از سوی دیگر حافظ و حامل سنت دینی جامعه و هویت دینی آن بود. قضا، تا حد زیادی در اختیار او بود و در اجرای حدود نقش داشت.

در این دو جامعه، با همه نوساناتی که در رابطه علماء و روحانیت با حکومت وجود داشت، روحانیت پایگاه استواری داشت و به عنوان حافظ سنت دینی در برخورد با غرب موضعی ستیزه جویانه داشت و به گسترش فرهنگ غرب بادیده تردید می¬نگریست و در مواردی به شیوه¬های اصلاح طلبانه تن می داد (حائری، 1367 وحائری، 1364).

توانایی نظامی و سیاسی غرب، حکومتها را در جریان واکنشی اجتناب ناپذیر، در جهت حفظ حدود و ثغور به سمت اخذ تمدن غربی در حوزه نظامی و سپس اداری و نیروی انسانی سوق داد که در جریان آن مجموعه¬ای از تحولات شکل گرفت و نظام حکومتی در این جوامع تغییر یافت. همراه با آن قشری از نخبگان فکری، بیرون از روحانیت و بخشی از روحانیت شکل گرفت که به «دین» به عنوان، مانعی بر سر راه پیشرفت جامعه می ¬نگریستند و با اتکاء به روند کلی که در غرب رخ داده بود، خواستار سکولار شدن حیات اجتماعی و راندن دین به صحنه حیات فردی شدند (رجب زاده، 1374 ص 80 ـ 279). اوج این جریان را باروی کار آمدن آتاتورک در عثمانی و رضاشاه در ایران داریم.

با این تحول، روحانیت به عنوان عنصر مشروعیت بخش حکومت جای خود را به مجموعه¬ای از تحصیلکردگان غربی داد که خود را حامل و حافظ ایدئولوژیهای غیر دینی می-دانستند که حکومت بر انگاره آنها شکل گرفته بود و در حاشیه قرار گرفت.

در ایران، رضا شاه در جهت سکولار کردن حیات اجتماعی به اندازه آتاتورک موفق نبود و روحانیت شیعه علیرغم فشارهای متعدد توانست به حیات خود ادامه دهد و با حفظ سنتها در حوزه¬های غیر سیاسی حیات اجتماعی اقتدار خود را در میان توده مردم و اقشار سنتی حفظ کند.

2 ـ 3 ـ اقدامات توسعه¬ای و تحول ساخت سیاسی به ساختی بورو کراتیک در ایران

مجموعه اقدامات رضا شاه، که با عنوان نوسازی انجام شد، ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه ایران را تغییر داد. بعد از او نیز مجموعه فعالیتهایی که با عنوان

توسعه در ایران انجام پذیرفت، این تغییرات راژرفتر نمود. بدون توجه به وجوه منفی یا مثبت این تغییرات، نتیجه آن از بین رفتن تدریجی ساختهای سنتی و ظهور ساختهای جدیدی در صحنه سیاسی و اقتصادی بود که از پیامدهای ناخواسته آن شرایطی بود که امکان حکومت روحانیت را فراهم می ساخت.

یکی از ویژگی¬های تغییرات چند سده گذشته جهان، که ماکس وبر (Weber) جامعه شناس، به آن توجه نموده، بوروکراتیزگی (zation Bureacrati) روابط اجتماعی در همه حوزه¬هاست که باغیر شخصی شدن، «غیر عاطفی شدن» و اموری نظیر آن همراه است (1973,Jacob). این مطلب با عنوان گسترش «عقلانیت» :شود می قایل وجه دو آن برای (Hobermus) هابرماس که گرفته قرار بحث مورد هم (Rateonality) «عقلانیت ابزاری» در حوزه ساختارهای سیاسی، اقتصادی و «عقلانیت فرهنگی» که با تقدس زدایی از حیات اجتماعی و سکولار نمودن آن همراه است (1987,pusey).

این فرایند در جریان نو سازی در حوزه سیاسی ایران هم رخ داد. جای نیروهای نظامی سنتی ایلی، که براساس پیوند عاطفی و خویشاوندی و رابطه شخصی با رئیس ایل عمل می کردند، و نیروهای نظامی وابسته به سلطنت که بر مبنای و فاداری شخص گزینش می شدند (ساخت پاتریمونیال حکومت)، بتدریج نیروی نظامی بوروکراتیکی گرفت که به پیمان «وبر» مالک جنگ افزار خود نبود و باسمت و شغ¬لاش رابطه¬ای شخصی نداشت. قوای مسلحه و امنیتی ایران طی چند دهه گسترش در جهت بوروکراتیک شدن هر چه بیشتر تغییر یافت. در حوزه اداری نیز، جای خاندانهای اداری ایرانی را که سمت های اداری را به ارث می بردند، تحصیلکردگانی گرفتند که رابطه¬ای غیر شخصی با سمت خود داشتند. در حوزه دانشهای عرفی و غیر دینی (دانشگاهی) ! نیز چنین روندی رو به گسترش بود (رجب زاده، ص 306). این فرایند

با «تفکیك» (Differentiation) نسبی حوزه سیاسی از حوزه اداری و نظامی و همچنین فاصله گرفتن حوزه سیاسی از حوزه اجتماعی همراه بود.

از سوی دیگر تغییر ساخت حکومت در جهت تبدیل شدن آن به «دولت» (State) به شکل جدید آن، که انحصار اجبار فیزیکی (زور) را در اختیار دارد، با خلع سلاح نیروهای مسلح ایلی و سایر قدرتمندان محلی همراه بود.

شرایط فوق، به نوبه خود، این امکان را فراهم آورد که در حوزه سیاسی نیروهایی به قدرت برسند که لزوماً دارای بستگی های خاص خاندانی واشرافیگری نباشند. زیرا در نظام سیاسی که واجد حدی از تفکیک باشد، «سیاتمداری» و اقدام به عمل سیاسی به سمت پایگاهی تخصصی، آنهم تخصص ایدئولوژیک یا به بیان دیگر رهبری، میل می کند. به همین جهت شاهدیم که در دولتهای جدید، تحصیلکردگان دانشگاهی، از طریق حزب یا پیوندهای مشابه به مدارج عالی سیاسی راه می یابند (صرفنظر از اینکه این نیروها از اقشار پائین یا بالای جامعه و باپیوندهای خانوادگی باشند).

این تغییر در ساختار حکومت، تغییری اساسی است که حکومتهای جدید را، که با عنوان «دولت» شناخته میشوند، از حکومتهای گذشته که با عناوین امپراطوری، پاتریمونیال و نظایر اینها شناخته می شوند، متمایز می سازد. در ساختهای سیاسی جدید، تقابلهای سیاسی تا حدی مستقل از تقابلهای اجتماعی، خانوادگی، نظامی و اداری عمل می کند و تقابلهای سیاسی به تقابل میان نخبگان سیاسی و مدعیان حکومت تبدیل می شود، در حالی که هر دو گروه عمدتاً نخبگانی هستند که در حوزه ایدئوژی تخصص دارند و با رستگاری و کار با ایدها به سروکار دارند (رهبری).

بخشی از کار این گروه و تقابلهای آنها را مباحث مربوط به مشروعیت و بخشی را مباحث مربوط به جهت و سمت حرکت جامعه تشکیل می دهد.

2 _ 4 _ ولایت فقیه نوع خاص حکومت دینی

در هر ساخت سیاسی تفکیک شده¬ای که حوزه¬های اداری و نظامی بورکراتیک شده¬اند، ولایت فقیه بعنوان بحثی مبنایی در مشروعیت نظام حکومتی و جهت دهی جامعه، می تواند بدون درگیر شدن با عناصر اداری ونظامی با حل تقابل خود در سطح سیاسی، دستگاه نظامی - اداری دولت را در اختیار بگیرد. در حالی که در ساخت حکومتی پاتریمونیال، مبتنی بر وفاداریهای ایلی، خاندانی و شخصی، بافرض اینکه یک نیروی ایدئولوژیک در صحنه جامعه مدعی رهبری شود، برای دستیابی به این امر مجبور به ائتلاف و جلب نظر نیروهای نظامی ایلی و خاندانهای بورکراتیک است که این امر منجر به شکل گیری حکومتی متفاوت باالگوی کنونی حکومت اسلامی در ایران می شود. زیرا، خواسته یاناخواسته، نیروهای نظامی و اداری در جهت دهی و رهبری جامعه نقش محوری می¬یابند که در پرتو آن رهبری ایدئولوژیك، یابه دنباله رو این نیروها تبدیل می شود که به قدرت آنها مشروعیت می¬بخشد ویا اینکه در جهت حکومت مطلقه استبدادی میل و در جهت تبدیل به نظامهای پاتریمونیال و امپراطوری تغییر می کند.

نمونه بارز آن حکومت صفوی در ایران است. در خلافت عباسی نیز در اعصار بعدی، که نیروی نظامی ایلی ترکان در دستگاه خلافت قوت یافت، نمونه دیگر این نوع حکومتهای دینی است.

حکومت صفوی که حول کاریزمای دینی قطب اردبیل، به عنوان یک نیروی ایدئولوژیک و مدعی حکومت شکل گرفت، با اتکاء به نیروهای ایلی (هفت ایل) به قدرت رسید. زیرا در آن زمان نیروهای عمده نظامی نیروهای ایلی بودند. پیامد این وضع آن بود که در اندک زمانی پادشاه (یا همان نیروی ایدئوژیک) توسط سران ایلات انتخاب می ¬شد، بنحوی که شاه عباس با قدرت ایل استاجلو به حکومت

می رسد . متقابلاً اقدامات شاه عباس برای محدود کردن نیروهای ایلی و شکل دادن به نیروهای نظامی وابسته به دربار و خودش، حکومت صفوی را در جهت حکومتی استبدادی سوق داد که با مشکلات خاص خودش مواجه بود. از لحاظ عملی هم تفاوت ما هوی میان این حکومت ایدئولوژیک و حکومتهای غیر ایدئولوژیک، مانند سلجوقیان و تیموریان ونظایر اینها وجود نداشت. همچنین تبدیل حکومت ایدئولوژیك صفویه به حکومت خاندانی و سلطنت، تغییر و استحاله دیگری بود که نتیجه عملی در ساخت حکومتی امپراطوری و پاتریمونیال بود (رجب زاده، 1374).

بنابراین می توان گفت، در شکل گیری حکومت (ولایت) فقیه در ایران، با ویژگی های امروزی آن، که آنرا با حکومتهای دینی در گذشته متمایز می سازد ، فرایند توسعه ونوسازی در ایران در تغییر ساختار

درونی حکومت و تفکیکی که در لایه های مختلف آن به وجود آمد، نقش اساسی داشته است. زیرا هم از لحاظ عملی امکان تحقق ولایت فقیه را فراهم آورد و هم موجب شد تا ولایت فقیه به عنوان شکل ویژه ای از حکومت، از سایر اشکال حکومت دینی درگذشته، که در شکل خلافت در دوره عباسی، خلافت عثمانی و حکومت صفوی در ایران ظاهر شد، متمایز شود و در سنخ شناسی حکومتها جایگاه ویژه خود را بیابد.

حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، از آنجا که بر مبنای ایده های دینی استوار است، ریشه در گذشته دارد؛ اما از آنجا که در شرایط تاریخی خاص کنونی و ساختارهای جدید حکومتی «دولت» تبلور یافته، نوع جدیدی از حکومت است.

بررسی فرایند تاریخی وقایع هم نشان می دهد، ولایت فقیه، اگر از لحاظ نظری، مطلبی است با سابقه بسیار، اما از لحاظ عملی و تحقق یافتن، در شرایط جدید است که امکان تحقق می یابد . دلیل آن مطالبی است که توسط علماء، از جمله نائینی، در دور مشروطیت ایران دربار حکومت مطرح می شود . این اندیشه که در زمان غیبت

امام معصوم علیه السلام فقها و یاحاملان اعتقاد دینی هستند که ولایت دارند، از گذشته¬های دور به اشکال مختلف مطرح بوده است و حتی در دوره¬هایی، بعضی از علما، مانند آقا نجفی در اصفهان، در حوزه امور قضایی خود اقدام به عمل می¬کرده¬اند (الگامر، بی تا). اما محدودیت های عملی برای تحقق آن توسط علما موجب شده تا راههای میانه ای برگزینند، چنانکه نائینی و دیگر علماء در دوره مشروطه راه میانه را برگزیدند (حائری، 1364)، چون امکان کنترل نیروهایی که اجبار فیزیکی را در اختیار داشتند، برای آنها وجود نداشت. حفظ نظم، که یکی از وظایف اصلی حکومتها محسوب می شود، مقابله با راهزنان واشرار، تکیه بر نیروی ایلی را می طلبید که کنترل این نیرو نیز مستلزم تایید و تقویت این نیرو بود که، به نوبه خود، تالی فاسدهای دیگری داشت.

راه میانه تن دادن به نیرویی بود (قدرت سلطنت) که بتواند دارندگان زور را کنترل کند و در عین حال توصیه و نظارت علماء و یا مشارکت آنها را در محدوده¬های مشخص بپذیرد. چنانکه در مشروطیت شاهد آنیم که علماء به نظارت و کنترل مصوبات مجلس شورای ملی بسنده می کنند.

2 ـ 5 ـ نظریه سیاسی شیعه و ولایت فقیه

در حاشیه قرار گرفتن روحانیت بعد از مشروطیت و ظهور نیروی ایدئولوژیک جدید در صحنه جامعه (به عنوان روشنفکر) که مبانی مشروعیت نظام و جهت دهی به نظام را براساس یافتن نوعی تخصص در کار با ایده¬ها در اختیار داشت، دو راه پیش روی روحانیت قرارداد:

1 ـ بسنده نمودن به حوزه محدود اعمال دینی در محدوده مسجد و اجتماعات دینی و چشم پوشی از نقش خود به عنوان نیروی مشروعیت بخش حکومت (پایگاهی

که قبلاً در اختیار وی بود).

2 ـ تلاش برای دستیابی به جایگاه گذشته خود در نظام سیاسی.

در جامعه ایران وترکیه که فرآیندهای مشابهی در نوسازی پی گرفته شده و آتاتورک و رضاشاه با الگوهای یکسانی به غیر دینی کردن و سکولار نمودن حیات اجتماعی اقدام کردند، در گام اول روحانیت به محدوده رهبری اعمال دینی رانده شد. در ترکیه روحانیت در همین محدوده باقی ماند؛ در حالی که روحانیت ایران (شیعه) در این محدوده باقی نماند. به طوری که در زمان رضا شاه شاهد تقابلهای جدی با فرایند سکولار نمودن جامعه از سوی روحانیت (واقعه مسجد گوهرشاد مشهد) و هم در صحنه عملی سیاسی (برخوردهای مدرس با رضا شاه) هستیم و در دوره بعد (دهه 1320) شاهد سیاسی شدن جدی روحانیت و مداخله آن در جریانات سیاسی اوایل دهه 30 (اقدام سیاسی کاشانی به همراه مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت) می باشیم(1).

دلیل عمده این امر تفاوت فلسفه سیاسی شیعه و اهل سنت است. نظریه سیاسی شیعه در زمینه حکومت در زمان غیبت و تلقی حکام به عنوان «حکام جور» این استعداد و توانایی را برای روحانیت شیعه فراهم می سازد که هر زمانی که در حکومت است دعوی این را داشته باشد که مشروعیت حاکم مستلزم تایید اوست و هر زمانی بیرون از حکومت باشد به معارضه با حکومت بر خیزد؛ تجربه تاریخی شیعه هم تقویت کننده این فرایند بود. در حالی که نظریه سیاسی اهل سنت در زمینه حکومت واجد این اجزاء نیست (عنایت، 1362).

همین نیروی مقاومت زادر شیعه موجب شد تا در ایران، نه تنها از وجه سیاسی با حکومتی که در جهت سکولار کردن جامعه فعالیت می کرد مقابله شود، بلکه در زمینه فرهنگی هم فرایندهای مقابله با جریان

نفی کننده دین در جامعه (الحاد کمونیستی و

نظایر آن) روحانیت فعال شود. این دو وجه عمل روحانیت (وجه فرهنگی و سیاسی) در جهت مقابله با نیروهای روشنفکری - سیاسی در جامعه، که هسته اصلی نظام سیاسی را در حوزه «رهبری» تشکیل میـداد، یکدیگر را تقویت کرده و تقابلی را در سطح فکری - سیاسی شکل داد.

این تقابل با عنایت به تفکیک نسبی حوزه اداری و نظامیگری از حوزه سیاسی، کار مقابله را آسانتر نمود و صحنه مقابله را به صحنه مقابله فکری - سیاسی تبدیل کرد. در این تقابل روحانیت خود را در مقابل نیروهای حامل اجبار فیزیکی (زور) نمیـدید، بلکه در مقابل نیروهایی می دید که با ابزاری مشابه ابزار روحانیت (فکر و اندیشه و رهبری) سروکار داشتند.

2 ـ 6 ـ ظهور نظریه ولایت فقیه

شرایط مذکور موجب شده اندیشه ولایت فقیه، از حالتهای مشروط و مقید و بینابینی، که در بیان علمای سلف دیده می شود، به سمت حالت کمال خود، یعنی حکومت فقیه بر جامعه تغییر یابد که ظهور آنرا در بیان امام خمینی (ره) در دهه 40 می بینیم.

مروری بر اظهارات امام خمینی در دهه های 20 تا 40 و مباحثی که قبل از طرح ولایت فقیه مطرح گردید، نوعی تناظر با روند تغییرات ساخته ای جامعه را نشان می دهد. در بیانات اولیه، ایشان عمدتابر نقش هیئت روحانیت در جامعه و سیاست و اینکه حضور روحانیت در صحنه سیاسی لازم است تاکید می شود و بیان ایشان جنبه نفی کننده حکومت مشروطه را ندارد. تاکید بر اجرای قانون اساسی مشروطه و اعمال نظارت علماء در تصویب قوانین، تا کید بر جایگاه روحانیت در دستگاههای حکومتی گذشته قبل از 1340، تلاش در جهت احیاء نقش سیاسی روحانیت در جامعه است که

با تغییر ساختار جامعه ایران، تلاش نیروهای ایلی مالکان و زمینداران بزرگ و جایگزین آنها با صاحبان سرمایه و کارخانه، که اشکال بوروکراتیک تر عمل اقتصادی است، همراه با انحصار قدرت نظامی

در دست دولت، در جهت نزدیک شدن به عقیده ولایت فقیه به شکل کامل آن تغییری کند(2).

ظهور این نظریه در دهه 40 و تحقق آن در دهه 50، که جامعه ایران با اتکاء به در آمدسرشار نفت، تغییرات ساختاری بیشتری یافت و ساختهای حکومتی بورکراتیک تر گردید، مؤید همین تناسب میان سطح نظری و ساختاری است.

2 ـ 7 ـ نتیجه گیری

اگر بخواهیم از مباحث مطرح شده نتیجه گیری کنیم، می توان گفت: نوسازی و توسعه در جامعه ایران در جهت تغییر ساختار سیاسی جامعه و تفکیک آن عمل نمود.

این امر همراه با ادعای روحانیت شیعه در زمینه حکومت، امکان تحقق حکومت مبتنی بر ولایت فقیه را در مرحلهـای از توسعه فراهم ساخت.

زمینه ساختاری بوروکراتیک موجب شد تا حکومت دینی (ولایت فقیه) شکل متفاوتی از گذشته بخود بگیرد. بنابراین، بر خلاف تصور آنهایی که تشکیل حکومت فقیه را بازگشتی به گذشته می دانند، حکومت فقیه در ساختار کنونی آن در ایران، نوع متمایزی از حکومت است. از اینرو نمی توان آنرا در قالب چهارچوبه های تحلیلی حکومتهای دینی گذشته تحلیلی نمود. همینطور، نمی توان انتظار داشت که این حکومت هم در سیر تطور خود دچار همان مسیر حکومتهای دینی گذشته شود.

بنابراین برای تحصیل آن باید از چهارچوبه های نظری دیگری سود جست. از سوی دیگر، نقاط قوت وضعف این حکومت، با ویژگی های ذکر شده، متفاوت از نقاط قوت و ضعف حکومت های دینی در گذشته است و نمی توان استبداد موجود در

حکومتهای دینی ـ شاهی گذشته را در خاور میانه، به نقش حکومت دینی نسبت داد.

زیرا آن وجه عملی حکومتهای دینی، پیش از آنکه ریشه در اعتقاد دینی داشته باشد، ریشه ساختاری داشت و محدود به حکومتهای دینی هم نبوده است. چنانکه بررسی استبداد در جوامع شرقی نشان می دهد،

استبداد یک امر فرهنگی نیست، بلکه نتیجه شرایط ساختاری ویژه¬ای است.

همچنین می توان گفت، حکومت دینی در شکل کنونی آن در ایران وجهی تاریخی دارد و در نتیجه در تحلیل آن باید به شرایط ویژه تاریخی آن در ایران توجه نمود. از سوی دیگر، ظهور این شکل از حکومت دینی را باید در سیر کلی تحولات در سطح جهان و فرایندهای کلی نظام جهانی مورد بررسی قرارداد و نه در محدوده ایران، زیرا مؤلفه¬های عینی که به ظهور آن کمک کرده¬اند، ریشه در تحولاتی دارد که وجه جهان دارد (از جمله فرایند دموکراتیک شدن حیات اجتماعی). از این نکته نتیجه ای که می توان گرفت اینست که این نسخ از حکومت محدود به ایران نیست و امکان الگوگیری از آن در جوامع اسلامی دیگر هم میسر است.

3 ـ حکومت اسلامی در ایران مرحله¬ای انتقالي؟

با عنایت به مباحث مطرح شده و فراهم شدن زمینه¬های عینی شکل گیری حکومت اسلامی در جریان توسعه و نوسازی، اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا حکومت اسلامی در شکل کنونی آن در ایران یک مرحله انتقالی و گذرادر جریان نوسازی است؟ آیا مشکلی از بروز تحولات عمیق تر جامعه ایران نیست که رنگی دینی بخود گرفته است و همچون تحولات دیگر جای خود را به اشکال دیگر حکومتی نخواهد داد؟ آیا این نوع حکومت یک مرحله انتقالی در گذر به حکومتی مشابه حکومتهای غربی نیست؟

این تلقی که توسط صاحب نظران متعددی در سالهای بعد از انقلاب مطرح شده است، ریشه در چهارچوبه نظری خامی در زمینه توسعه دارد که با عنوان «نوسازی» مشخص می شود. در این دیدگاه فرض می شود که همه جوامع در جهت تغییر؛ مانند جوامعی از نوع غربی تغییر می کنند و جامعه ایران نیز در نیمه راه این تغییر در مرحله «گذر» است. تشکیل حکومت اسلامی هم شکل بینابینی میان اشکال گذشته و آینده حکومت است. از اینرو باید آنرا مرحله¬ای برای گذر به اشکال دموکراتیک حکومت، به سبک غربی تلقی نمود.

با عنایت به مفروضات پایه¬ای این تلقی در پاسخ به سؤالات مطرح شده، در گام اول لازم است مفروضات مذکور مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد، مفروضات فوق از چند جهت قابل نقد است:

1 ـ تصور اینکه توسعه و نوسازی فقط یک مسیر دارد، تصوری است که در حوزه ادبیات توسعه مورد نقدهای

متعددقرار گرفته و امروزه تصوری نادرست تلقی می شود. زیرا توسعه جوامع آسیایی به ویژه ژاپن و چین در بستر و مسیری متفاوت رخ داده و پی آمدهای متفاوتی داشته است. چنانکه ژاپن و چین با ساختارهای اجتماعی متفاوت از غرب مسیر توسعه را پیمودهـاند.

2 ـ تصور اینکه لازمه توسعه نوع خاصی از حکومت است، تصوری است که با تجربه کشورهای ژاپن، چین و روسیه نقض شده است.

3 ـ این استنباط که جامعه ایران جامعهـای در حال گذار است، ادعایی است که در نظریه-های دیگر توسعه، از جمله نظریه «وابستگی» و«نظام جهانی» مورد نقد واقع شده است. زیرا این تصور در صورتی قابل قبول است که بپذیریم مسیر توسعه «واحد» است. زمانی که تجربه نشان می دهد که مسیر توسعه متفاوت است و توسعه خود امری تاریخی است، پایه چنین ادعایی سست می شود. از سوی دیگر بررسی

حیات اجتماعی جوامع جهان سوم نشان می دهد، آنچه به عنوان مرحله گذار شناخته می شود، خود نوعی ساختار جدید است که ممکن است برای مدتها پایدار شود و باقی بماند (رجب زاده، 1374).

با نقد مبانی این تحلیل، آنچه در این مورد می توان گفت اینست: یکی از امکانهایی که برای حکومت اسلامی در ایران وجود دارد، تبدیل آن به حکومتی از نوع غربی است. اما این یک امکان نظری است که باید زمینهـهای عینی تحقق آن وجود داشته باشد. به اعتقاد ما، در حال حاضر، چنین شرایطی برای این تبدیل وجود ندارد. در این زمینه به دو نکته اشاره می شود.

1 ـ حکومتهای غربی از یکسوبر مبنای نوعی ایدئولوژی شکل گرفته و تداوم یافتهـاند و از سوی دیگر متناسب با نوعی ساختار اجتماعی هستند که جامعه مادر زمینه ساختار اجتماعی در جهت نزدیک شدن به ساختار جامعه غربی سیر می کند (با اجرای برنامه ـهای توسعه). در حالی که در زمینه ایدئولوژیك، زمینهـهای فرهنگی جامعه ما و شرایط جهانی فرهنگ، تغییر ایدئولوژیک جامعه را امری ضروری و اجتناب ناپذیر نمی ـسازد. زیرا بنیان ایدئولوژیک و فرهنگی حکومت عرفی را فرهنگ سکولار غرب تشکیل می دهد که در حال حاضر دچار بحران شده است. بازگشت غرب به معنویت و توجه آن به دین نشانه بارز این بحران و تغییر است که با تقویت آن می توان انتظار تغییر جهت آن را داشت. از سوی دیگر، علیرغم ورود این عقاید به حوزه فرهنگ جوامع اسلامی، از جمله ایران، عدم توفیق آن در تسخیر کل فرهنگ، در پنجاه ساله

گذشته، برغم اینکه ابزارهای قدرت و فرهنگ را در اختیار داشت، تاثیر محدود آن بر فرهنگ «بومی» و «خودی» و حتی تقویت فرایندهای «بازگشت به فرهنگ خودی» نشان می دهد که این فرهنگ در این زمینه فرهنگی قادر به ادامه حیات نیست تابتواند زمینه ساز حکومتی از نوع غربی باشد. بنابراین گذار به حکومت از

نوع غربی آن، چنانکه نظریه¬های اجتماعی اولیه مدعی بودند، نه امری جبری و تاریخی است و نه «امکانی» اجتماعی و انسانی در جامعه و شرایط جهانی دارد. در حالی که برای حکومت دینی متناسب باساختارهای جدید می توان انتظار آینده¬ای بهتر و روشن داشت.

2 ـ تقابل فرهنگی شکل گرفته در جهان کنونی میان فرهنگ جهانی سرمایه داری که مؤلفه¬های فرهنگی کار کردی سرمایه داری جهانی را تقویت می کند (مانند مصرف گرایی) و فرهنگهای غنی کشورهای شرقی، مانند هند، چین و کشورهای اسلامی و همراهی آن با تقابلهای اقتصادی و سیاسی در سطح جهان، که در یک طرف آن جوامع قوی شرقی قراردارند، تکیه به اصالتهای فرهنگی را تقویت نموده و به نوبه خود پایه¬های فرهنگی حکومت اسلامی از نوع ایران، را تقویت می کند (در این زمینه به مباحث طرح شده در چند سال گذشته در زمینه تهاجم فرهنگی می توان رجوع کرد).

بنابراین، تلقی حکومت اسلامی به عنوان یک مرحله گذار نظری صائب و مبتنی بر واقعیت نیست، بلکه بیشتر و جهی ایدئولوژیک و آرمانی برای بعضی از گروههای اجتماعی و جوامع دارد.

البته این امر نافی این نکته نیست که حکومت اسلامی در ایران، علیرغم حفظ ماهیت دینی خود، متناسب باساختارهای اجتماعی جدید، در اجزاء و بعضی صور خوددچار تغییر شود و نسخه های متفاوتی از آن در طول زمان و در گستره مکانی شکل بگیرد. چنانکه این احتمال خود را در بحث از نظریه¬های مختلف ولایت فقیه در حال حاضر نشان می ¬دهد.

4 ـ حکومت اسلامی در ایران یک استثنا یا قاعده؟

با بحث فوق به پاسخ سؤال سوم می¬رسیم که تحقق حکومت اسلامی در ایران یک استثناء است یا قاعده¬ای است که در روند تغیرات انجام شده در یک قرن گذشته، در جوامع اسلامی دیگر هم تحقق خواهد یافت؟

اگر فرایند بورکراتیک شدن ساختهای اجتماعی و اقتصادی را فرایندی جهانی بدانیم که در درون نظام جهانی جریان داشته و دارد، با عنایت به اینکه کشورهای اسلامی در مراحل بعدی در این نظام ادغام شده و فرایند تحول آنها آغاز شده، انتظار می¬رود که در کشورهای اسلامی دیگر هم، بافرض تحرک روحانیت جوامع در جهت دستیابی به جایگاه گذشته خود، این فرایند تحقق یابد. با این تفاوت، که رخداد انقلاب اسلامی ایران در مجموعه نظام جهانی تغییراتی را به وجود آورده که تحرک مزبور را مشکلتر ساخته و ممکن است تحقق حکومت اسلامی در جوامع اسلامی با افت و خیزبیشتر و مقاومت بیشتری انجام شود. چنانکه خیزش نیروی دینی در الجزایر با مقابله شدید حکومت مواجه گردید و در کشورهای دیگر، علیرغم فعالیت نیروهای دینی در صحنه سیاسی، حد حضور نیروی دینی متفاوت و گاهی در حد مشارکت در حکومت در قالب نهادهای موجود می¬باشد.

البته از این نکته نباید غافل گشت که محتوای نظریه سیاسی اهل سنت و روحانیت آن و تفاوت آن با فلسفه و روح فلسفه سیاسی شیعه امکانهای متفاوتی در اختیار آنها می¬گذارد. همچنین شرایط جوامع اسلامی در حال حاضر در جریان توسعه برای بعضی از جوامع چنین امکانی را محدود می¬سازد. چنانکه به عنوان یک نمونه برجسته می¬توان از افغانستان نام برد که با وجود شرایط سنتی در این کشور وقوت و قدرت طوایف و قبایل و عدم توسعه ساختارهای نظامی و اداری، علیرغم داعیه¬های دینی گروههایی مانند طالبان، ساختار حکومت دینی¬ای که شکل خواهد

گرفت، پیش از آنکه مشابه حکومت اسلامی ایران باشد به سبک و سیاق حکومتهای دینی گذشته خواهد بود.

نمونه دیگر ترکیه است. شرایک توسعه در ترکیه و توسعه ساختهای بوروکراتیك، اگر چه زمینه عینی حکومت اسلامی با الگوی ایران را فراهم می¬آورد، اماسکولار شدن بیش از پیش جامعه ترکیه و عدم تداوم تاریخی سنتهای دینی و روحانیت آن و غیر سیاسی شدن شدید آن عواملی است که این امکان را ضعیف می سازد. در مقابل، فرایند دینی شدن حکومت در قالب احزاب قوت بیشتری دارد که اگر چه به قوت سنتهای دینی کمک می کند، اما به معنای دینی شدن حکومت نیست.

در چنین شرایطی، به نظر می رسد انجام کارهای فرهنگی در جهت قوت سنتهای دینی از یکسو و تغییر فلسفه سیاسی دین از سوی دیگر می تواند زمینه‌های مساعدی برای شکل گیری حکومت اسلامی فراهم آورد.

پی نوشت‌ها

1 ـ در این زمینه بیانات امام رونشگر است:

«در مقابل رضا شاه که آن وقت آمد (...) هیچ قدرتی در مقابل آن نایستاد، الا قدرت روحانی که قیامهای متعدد شد. ما همه¬اش یادمان است. قیامهایی که از علمای اصفهان شد، (سخنرانی 8/8/57) «در این جنبش هایی که در این طول زمانی که ما بودیم در آن یا نزدیک به ما بوده، در جنبش ها کسی که قیام کرده باز این طبقه بودند» (سخنرانی 17 / 11 / 57).

2 ـ مطالب ذیل سیر این تحول را نشان می دهد:

«هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است. آری آن طور که ما بیان کردیم، اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خرد مندی تصدیق می کند که آن خوبست و مطابق مصالح کشور و مردم است. البته تشکیلاتی که براساس احکام خدا وعدل الهی تاسیس شود بهترین تشکیلات است (...) با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده، بلکه بسیاری از علمای بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی کردند» (کشف الاسرار ص 7 ـ 186).

«اینکه می گویند حکومت باید به دست فقیه باشد نه آن است که فقیه باید شاه و وزیر (...) باشد.

بلکه فقیه باید نظارت در قوه تقنینیه و در قوه مجریه مملکت اسلامی داشته باشد (کشف الاسرار، ص 232).

اینها مطالبی است که در دهه 20 از سوی امام خمینی اظهار می شود. در دهه 40 قبل از طرح بحث ولایت فقیه، امام شاه را نصیحت می کنند: «من نصیحت کردم به شاه (...) ما می خواستیم شما آدمی باشید که وقتی یک چیزی را بگویی، ملت، تمام ملت لبیک بگویند، ما میل داریم شاه، اینجور باشد (سخنرانی

10/1/41).

سپس در مرحله بعدی و بعد از طرح مباحث مربوط به کاپیتولاسیون بیان امام نسبت به حکومت تندتر می شود تا اینکه در «حکومت اسلامی» (درسهای ایشان) ولایت فقیه به شکل کامل آن مطرح می شود.

منابع:

1 ـ الگار، حامد نقش روحانیت پیشر و در جنبش مشروطیت، ترجمه ابو القاسم سری، انتشارات طوس، بی‌تا.

2 ـ حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران انتشارات امیر کبیر، 1364.

3 ـ حائری، عبد الهادی، نخستین رویاروئیهای اندیشه گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، چاپ اول، تهران، انتشارات امیر کبیر، 1367.

4 ـ رجب زاده، احمد، تحلیلی جامعه شناختی از توسعه نیافتگی: بررسی تطبیقی - تاریخی ایران و ژاپن، رساله دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت معلم، 1374.

5ـ عنایت، حمید، تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمه ابو طالب صارمی، انتشارات امیر کبیر، 1362.

6 ـ گورویچ ژرژ، جبرهای اجتماعی و اختیار یا آزادی انسانی، ترجمه حسن حبیبی، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار، 1358.